

درس ۸ «نگاهی به تاریخچه معرفت»

در س قبل با ابزار شناخت و معرفت آشنا شدیم

در باره ارزش این ابزار و میزان توانایی آن ها در شناخت، همواره میان فیلسوفان بحث و گفتگو است.

گروهی از فلاسفه به حس و گروهی به عقل اهمیت بیشتری داده و برای مدعای خود دلیل آورده اند برخی هم شهود قلبی را معتبر دانسته اند.

در این درس، تاریخ فلسفه را مرور کرده و دیدگاه برخی از فلاسفه را در این رابطه بررسی می کنیم.

پس در این درس سوال مهم این است که: «کدام ابزار شناخت از دیدگاه فلاسفه اعتبار بیشتری دارد و دلایل هر کدام چیست؟»

برای بررسی دیدگاه فلاسفه در باره ابزار معتبر در شناخت، فلسفه را به سه دوره تفکیک کرده و نظرات فلاسفه هر دوره را بررسی می کنیم:

دوره اول: دوره یونان باستان شامل: الف- فلاسفه پیش از سقراط ب- بررسی دیدگاه سوفیست ها ج - بررسی دیدگاه فلاسفه یونان باستان - سقراط- افلاطون- ارسطو

دوره دوم: دوره شکوفایی فلسفه در جهان اسلام و ایران: بررسی دیدگاه های، فارابی و ابن سینا- سهروردی- ملاصدرا و علامه طباطبایی

دوره سوم: فلاسفه دوره جدید اروپا بررسی دیدگاه های، دو جریان عقل گرا و حس گرا و جریان های فکری شکل گرفته بر اساس آن

بررسی دیدگاه ها:

الف: دوره یونان باستان

فلاسفه پیش از سقراط

ویژگی های این دوره:

● آغاز اختلاف حس و عقل به این دوره باز می گردد

● معرفت شناسی به صورت مستقل مطرح نبوده (معرفت شناسی در دوره جدید اروپا از قرن ۱۶ به بعد به صورت مستقل مطرح می شود)

● مسئله مورد توجه دانشمندان در این دوره «مسئله شناخت» و «میزان انطباق آن با واقعیت» بوده است

● بیشتر دانشمندان به شناخت حسی اهمیت می دادند و توجه کمتری به شناخت عقلی داشتند

فلاسفه:

۱- هراکلیتوس:

علاوه بر حس به عقل هم اهمیت می داد؛

سوال؟ دلیل اعتبار قائل شدن هراکلیتوس برای شناخت حسی چه بود؟

پاسخ: هراکلیتوس چون اعتقاد به حرکت و تحول دائمی در جهان طبیعت بود و این حرکت با «حس» درک می شد، برای ادراک حسی اعتبار قائل بود.

۲- پارمنیدس:

دیدگاه پارمنیدس مقابل دیدگاه هراکلیتوس قرار می گیرد؛ پارمنیدس برای ادراک حسی اعتبار قائل نبود و «ادراک عقلی» را معتبر می دانست.

سوال؟ چرا پارمنیدس برای ادراک عقلی اعتبار قائل بود؟

پاسخ: پارمنیدس معتقد بود که حرکت وجود ندارد و همه اشیا در ثبات و پایداری هستند؛ و حس به دلیل خطا هایی که در آن وجود دارد، «اعتبار ندارد» و ثبات به وسیله «عقل» قابل درک است.

تذکر: دانش آموزان عزیز در درس ۴ نظرات هراکلیتوس و پارمنیدس مفصلاً بررسی شد، برای یاد آوری مطالب به درس ۴ رجوع شود.

دیدگاه سوفسطائیان در باره ابزار معتبر در شناخت:

سوفسطائیان به دو دلیل نه برای حس اعتبار قائل بودند نه عقل و اصل امکان شناخت را زیر سوال برده (منکر می شدند) و مدعی بودند اگر چیزی را حس می کنیم بدان معنا نیست که حس ما از یک «واقعیت بیرونی» خبر می دهد

دلیل اول: به سبب همین اختلاف نظر ها بین فلاسفه پیش از سقراط

دلیل دوم: مغالطه هایی که خودشان به آن متوسل می شدند

سوال؟ آیا سوفسطائیان منکر شناخت بودند؟ (دیدگاه سوفسطائیان در باره شناخت)

پاسخ: بله

سوفسطائیان معتقد بودند اگر چیزی را حس می کنیم به این معنا نیست که حس ما از واقعیت بیرونی خبر می دهد، اما چون چیزی جز احساس چیز دیگری در اختیار نداریم؛ پس حقیقت همان است که حواس هر کس به آن گواهی می دهد خواه حواس انسان ها یکسان گزارش کند خواه متفاوت؛ بنابر این حقیقت یکسان نیست و نسبت به هر کسی «می تواند» متفاوت باشد.

سوال؟ نظر پروتاگوراس در باره حقیقت چه بود؟

پاسخ: اعتقاد داشت اشیا هر طوری که در هر نوبت به نظر من می آیند، در آن نوبت همان طور هستند و هر طور که به نظر تو می آیند، برای تو نیز همان طور هستند. (دقت کنید اینکه پروتاگوراس می گوید در هر نوبت، به معنای آن است که حتی حقیقت برای خود شخص نیز ثابت نیست)

دیدگاه فلاسفه بزرگ یونان، سقراط، افلاطون و ارسطو در باره ابزار معتبر در شناخت:

سقراط افلاطون و ارسطو، هم برای حس و هم برای عقل اعتبار قائل بودند و افلاطون برای شناخت عقلی اهمیت بیشتری قائل بود؛

کوشش فلاسفه یونان این بود که:

الف- راه های معتبر شناخت و روش های رسیدن به آن را تبیین کنند

ب- راه های گریز از خطا را توضیح دهند

سوال مهم؟ افلاطون و ارسطو هر کدام برای رسیدن به دو هدف بالا چه کردند؟

۱- افلاطون برای مورد اول یعنی راه و روش معتبر شناخت، «شناخت عقلی» را و برای مورد دوم یعنی راه گریز از خطا، «عالم مُثُل» را مطرح کرد.

نکته: افلاطون شهود قلبی را هم باور داشت و معتقد بود که «سقراط» آن عالم برتر را مشاهده کرده است.

۲- ارسطو برای مورد اول با تدوین منطق و بیان قواعد استدلال و برای مورد دوم، شیوه های مصون ماندن از مغالطه را مطرح کرد.

سوال؟ آیا افلاطون برای شناخت «حسی» اعتباری قائل بود؟ (توضیح دهید)

پاسخ: افلاطون که به عقل اهمیت می داد، عقیده داشت شناخت عقلی بسیار مطمئن تر از شناخت حسی است و اموری را که عقل درک می کند ارزش برتری دارد زیرا: الف: عقل می تواند جهانی برتر از جهان طبیعت را بشناسد ب- و برای آن استدلال ارائه کند. (وی نام این جهان را «عالم مُثُل» نامید) اما منکر اهمیت شناخت حسی نبود و برای شناخت پدیده های طبیعت، آن را معتبر می دانست.

دیدگاه افلاطون در باره عالم طبیعت و عالم مُثُل:

از نظر او عالم طبیعت، سایه عالم مُثُل است؛ طبیعت با حس و عالم مُثُل با عقل درک می شود.

یک سوال فنی؟ این دیدگاه افلاطون در باره عالم طبیعت و مُثُل، به دیدگاه کدامیک از اندیشمندان یونان باستان نزدیک است؟

پاسخ: پارمنیدس (جهان را دارای دو لایه می دانست؛ لایه ظاهری که با حس درک می شود و لایه باطنی که با عقل درک می شود)

سوال؟ آیا ارسطو که فیلسوفی طبیعت گرا بود، برای شناخت عقلی و استدلال ارزش قائل بود؟

پاسخ: ارسطو گرچه ادراک حسی را معتبر می دانست، اما استدلال کردن را یک کار عقلی معتبر می شمرد.

به نظر او، عقل می تواند به اموری ماورای حس پی ببرد و آن ها را اثبات کند.

ب- دوره شکوفایی فلسفه در جهان اسلام و دیدگاه فلاسفه مسلمان در باره ابزار معتبر در شناخت:

فیلسوفان مسلمان همگی سه ابزار حس و عقل و قلب را معتبر می دانستند.

با این تفاوت که برخی بیشتر در باره حس و عقل سخن گفته اند (فارابی و ابن سینا) و برخی به شهود قلبی توجه ویژه کرده اند (سهروردی) و برخی میان حس و عقل و قلب و شهود و حیاتی پیوند برقرار ساخته اند و از هر سه بهره برده اند. (ملا صدرا)

دیدگاه فلاسفه مسلمان در باره ابزار معتبر در شناخت:

۱- فارابی و ابن سینا: (حکمت مشاء)

● هم حس و هم عقل را معتبر می دانستند

● برای شناخت و حیانی هم اعتبار خاص قائل بودند

● نیم نگاهی هم به شناخت شهودی داشتند

مهم: اما: برای تبیین مسائل فلسفی، فقط از روش استدلال عقلی استفاده می کردند.

مثلاً ابن سینا در کتاب «اشارات» خود به طور دقیق «معرفت شهودی» را توضیح می دهد اما از ارتباط آن با فلسفه سخن نمی گوید.

۲- سهروردی (شیخ اشراق) : (مکتب اشراق)

● هم برای عقل اعتبار قائل بود و هم برای شهود اما تأکید بیشترش بر شهود بود.

● علاوه بر فلسفه در عرفان نیز شخصیتی مهم به شمار می رود.

● بر معرفت شهودی تأکید بسیاری می کند .

● مهم: می کوشد آنچه را که از طریق اشراق و به صورت الهامات شهودی به دست آورده بود، تبیین استدلالی کند.

● پس روش سهروردی در فلسفه استدلال عقلی بعلاوه شهود قلبی بود.

● سهروردی نظام فلسفی خود را (مکتب اشراق) بر پایه شهود ها بنا کرد.

۳- ملاصدرا: (حکمت متعالیه)

● راه شیخ اشراق را تکمیل کرد

● هم برای عقل هم شهود و هم وحی و سنت اعتبار قائل بود و در فلسفه خود وارد ساخت.

● او توانست به نحو مطلوبی از معرفت شهودی در کنار معرفت عقلی بهره ببرد و یک دستگاه منسجم فلسفی بنا کند (حکمت متعالیه) که در عین حال که کاملاً هویت فلسفی دارد و بر استدلال و منطق استوار است، از شهود و اشراق نیز بهره مند است و همچنین پیوند مستحکمی میان فلسفه و معرفت و حیانی برقرار کرد.

سوال؟ آیا تضاد و تنافی میان عقل و دین در فلسفه ملا صدرا به وجود نیامده است؟

پاسخ: خیر نه تنها تضاد و تنافی به وجود نیامده ، بلکه عقل و دین، تأیید کننده یکدیگر هستند.

سوال ملاصدرا در کتاب «اسفار» در باره سازگاری عقل و وحی چه می گوید؟ (در چاپ ۹۸ کتاب مبدأ و معاد ذکر شده است)

پاسخ: « عقل و دین در همه احکام خود با هم تطبیق دارند و حاشا که احکام شریعت نورانی با معارف یقینی و ضروری عقل تعارض داشته باشند افسوس به حال فلسفه ای که قوانین آن مطابق با کتاب و سنت نباشد»

پس عموم فیلسوفان جهان اسلام هم برای معرفت حسی و هم معرفت عقلی اعتبار قائل بودند.

۴- علامه طباطبایی:

● عقل و حس و نیز شهود و وحی هر کدام در جایگاه خود اعتبار دارند و در جای خود می توانند ابزاری برای کسب معرفت باشند.

نکته بسیار مهم:

معرفت فلسفی متکی بر استدلال عقلی است و بدون آن اساساً فلسفه وجود ندارد؛ یعنی نمی توان صرفاً با اتکا بر تجربه یا شهود قلبی یا وحی به معرفت فلسفی رسید.

ج- دوره جدید اروپا:

- مقصود از دوره جدید اروپا ، دوره ای است که از قرن شانزدهم آغاز می گردد و تا کنون ادامه دارد.
 - ویژگی های دوره جدید اروپا: ۱- اروپا به تدریج از حاکمیت کلیسا خارج می گردد
 - ۲- علوم تجربی گسترش می یابد ۳- در حوزه های مختلف اجتماعی از جمله سیاست، فرهنگ و فلسفه تحولات زیادی رخ می دهد
 - ۴- دو جریان فکری در این دوره به صورت رسمی شکل می گیرد: الف- حس گرا یا تجربه گرا ب- عقل گرا
 - ۵- در این دوره به با پیشگامی « فرانسویس بیکن » (حس گرا) و « دکارت » (عقل گرا) به معرفت شناسی توجه ویژه ای شد و این مسئله د رکانون مباحث فلسفی اروپا قرار گرفت.
- سوال؟ در دوره جدید اروپا نزاع اصلی بر سر چه مسئله ای بود؟
- پاسخ: نزاع بر سر این بود که در کسب معرفت، آیا حس و تجربه ارزش بیشتری دارد و ما را بهتر به حقایق می رساند یا عقل؟

دیدگاه فلاسفه دوره جدید اروپا در باره ابزار معتبر در شناخت:

۱- بیکن: (حس گرا)

- بر اهمیت حس و تجربه اصرار می ورزید و به اصالت تجربه اعتقاد داشت
- به نظر بیکن فیلسوفان گذشته با دنبال روی از «ارسطو» ، بیشتر بر استدلال عقلی تکیه کرده بودند و همین امر سبب شده بود که «علوم تجربی در خرافات و تعصب های بی جا محصور بماند و پیشرفت نکند.
- پس بیکن بر «ارسطو و شیوه استدلالی او» ایراد وارد کرد.

۲- جان لاک : (حس گرا)

● فیلسوف قرن ۱۷ انگلستان، روش بیکن را دنبال کرد

- بر تجربه گرایی تأکید ورزید؛ این تأکید از آن جهت اهمیت داشت که در دوره قرون وسطی کمتر به تجربه توجه می شد و علوم تجربی از عقب ماندگی فوق العاده ای رنج می بردو این تأکید یکی از عوامل توجه دانش جویان و پژوهشگران به علوم تجربی شدو زمینه ساز پیشرفت های علمی گردید.

۳- دکارت: (عقل گرا)

- فیلسوف و ریاضی دان بزرگ فرانسوی، به تفکر عقلی اهمیت بسیاری می داد
- بر عکس بیکن معتقد بود «عقل انسان به طور ذاتی معرفت هایی دارد که از تجربه به دست نیامده اند»
- به اعتقاد دکارت، معرفت هایی همچون معرفت به وجود «نفس مجرد» و «وجود خدا» از طریق عقل حاصل می شود و نیازی به حس و تجربه ندارند.

سوال؟ آیا اهمیت دادن دکارت به تفکر عقلی به معنای مخالفت با تجربه و علم تجربی بود؟

پاسخ: خیر او حتی نقش مؤثری در پیشرفت علم در اروپا داشت به خصوص که یک ریاضی دان بود .

سوال؟ چه چیزی دکارت را از تجربه گرایان جدا می کرد؟

پاسخ: آنچه او را از تجربه گرایان جدا می کرد، گزاره ها و قواعد عقلانی بود که از طریق تجربه قابل دستیابی نبودند و فقط متکی بر استدلال عقلی بودند.

۴- کانت: (عقل گرا)

● با طرح دیدگاهی جدید کوشید هم اعتبار عقل و هم اعتبار تجربه را ثابت کند

● تلاش کرد نشان دهد «معرفت» حاصل همکاری عقل و حس است.

● کانت اعتقاد داشت قوه ادراکی انسان تصویری مانند «زمان» و «مکان» و مفاهیمی مانند «علیت» را نزد خود دارد و از حس و تجربه به دست نمی آورد (قالب های ذهنی) و انسان آنچه را که از طریق حس به او می رسد، در قالب این مفاهیم درک می کند.

● پس کانت معتقد است حس به تنهایی منجر به معرفت نمی شود

مثال: انسان روشن شدن زمین را بعد از طلوع خورشید در می یابد؛ اما وقتی می تواند بگوید طلوع خورشید علت روشن شدن زمین است که به کمک مفهوم علت که در «ذهن» است و از خارج گرفته نشده میان تصور طلوع خورشید و روشن شدن زمین ارتباط برقرار کند.

۵- اوگوست کنت: (حس گرا)

● تنها راه رسیدن به شناخت را حس و تجربه می دانست

● تلاش های عقل گرایان در برابر تجربه گرایان موفق نبود و «تجربه گرایی» به صورت یک دیدگاه غالب فلسفی در اروپا در آمد؛ از این به بعد در میان «تجربه گرایان» دیدگاه های جدیدی بروز کرد که یکی از مهم ترین آن ها «پوزیتیویسم» یا «اثبات گرایی» بود.

● یکی از مؤسسان پوزیتیویسم که اولین بار این اصطلاح را به کار برد، «اوگوست کنت» بود.

سوال؟ دیدگاه های جدید در میان تجربه گرایان در اروپای جدید، چه بود؟

پاسخ: ۱- پوزیتیویست ها ۲- نسبی گرایان ۳- پراگماتیست ها

دقت: «ایسم ها» مکتب و «ایست ها»، پیروان آن مکتب هستند.

۱- پوزیتیویست ها:

سوال؟ پوزیتیویست ها چه اعتقادی داشتند؟

پاسخ:

۱- علاوه بر اینکه تنها راه رسیدن به شناخت و معرفت را تجربه می دانستند ، معتقد بودند که اصولاً آن دسته از مفاهیم و گزاره ها که تجربه پذیر نیستند، و از طریق تجربه نمی توانند مورد بررسی قرار بگیرند، «بی معنا» هستند.

۲- بنابر این دیدگاه مفاهیمی مانند «خدا، اختیار، نفس و روح» ، که تجربه در باره نفی یا اثبات آن ها نمی تواند نظر دهد، «معنای روشنی ندارند و لذا قابل بررسی نیستند».

۲- نسبی گرایان:

● علت شکل گیری نسبی گرایان ضعف روش تجربه گرایی در اروپا بود.

توضیح بیشتر:

اگرچه توجه خاص به تجربه سبب رشد دانش هایی از قبیل فیزیک، شیمی، زیست شناسی، و پزشکی شد، اما بی مهری به تفکر عقلانی، اشکالات «نظری» متعددی را پدید آورد؛ یکی از این اشکالات «محدودیت های روش تجربی بود.

سوال؟ محدودیت های روش تجربی در دوره جدید اروپا چه بود؟

پاسخ:

۱- نمی توانست پاسخگوی سوال های مهم انسان باشد؛ مسائل مهمی مانند: نیاز جهان به مبدأ و خدا و وجود عوالمی غیر از عالم طبیعت

۲- همچنین نمی توانست در باره اساس خوب و بد های اخلاقی اظهار نظر کند

سوال؟ چرا تجربه نمی توانست در باره مسائل «فرا مادی و طبیعی» اظهار نظر کند؟

پاسخ: زیرا: ۱

- ابزار لازم برای چنین مسائلی را در اختیار نداشت

۲- تجربه برای دستیابی به همه خصوصیات اشیا توانایی نداشت

۳- بسیاری از نتایج تجربی «احتمالی» بود

۴- میان تجربه انسان ها تفاوت وجود داشت

نکته: همه این موارد می توانست «قطعیت» احکام تجربی را از میان ببرد و «واقع نمایی» دانش تجربی با اشکال روبرو شود.

● نتیجه تمام این مشکلات و کاستی ها ظهور جریان هایی همچون نسبی گرایی و پراگماتیسم بود.

سوال؟ دیدگاه نسبی گرایان در باره «شناخت» چه بود؟

پاسخ: نسبی گرایان بر این باور بودن که «هر فرد متناسب با ویژگی های خود»، د باره امور به شناختی می رسد که با شناخت افراد دیگر متفاوت است؛ بنابراین این شناخت هر کس برای هر کس و نسبت به خودش اعتبار دارد.

سوال فنی؟

آیا بین دیدگاه سوفسطائیان و نسبی گرایان، تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ: اگر چه هر دو گروه شناخت را امری نسبی می دانند اما سوفسطائیان برای حس اعتبار قائل نیستند زیرا می گویند از واقعیت حکایت نمی کند اما نسبی گرایان برای حس اعتبار قائل اند.

سوال؟ این عبارت را از منظر نسبی گرایان باز سازی کنید: «فلز بر اثر حرارت انبساط پیدا می کند»

باز سازی: «من در این وضعیت فکر می کنم فلز در اثر حرارت منبسط می شود»

● نسبی گرایی در معرفت شناسی، به تدریج در حوزه هایی مانند انسان شناسی، اخلاق، حقوق و دین نیز راه یافت و به نسبی گرایی در هویت انسان، اخلاق، دین، و حقوق انجامید.

۳-پراگماتیست ها: (اصالت عمل- مصلحت عملی)

سوال؟ پراگماتیست ها در باره «شناخت» چه اعتقادی دارند؟

پاسخ: معتقدند که از طریق «تجربه» نمی توان واقعیت اشیا را شناخت؛ بنابراین این ما نباید هدف خود را «کشف واقعیت» قرار دهیم، بلکه ما نیازمند باورهای مفیدی هستیم که در «عمل» به کار ما بیایند و سود مندی خود را نشان دهند.

مثلاً: کسی که باور دارد آب در حال جوش، بسیار داغ است، و دست را می سوزاند، به آب جوش دست نمی زند و دچار سوختگی نمی شود. پس این دانش در «عمل» برای ما مفید است.

جریان های مکمل تحولات حوزه ی معرفت شناسی:

در ادامه تحولات حوزه ی معرفت شناسی از اواسط قرن بیستم جریان های دیگری در اروپا و آمریکا پدید آمدند که در واقع مکمل رخداد ها و تحولات قبلی به شمار می آیند. به طور کلی جریان تجربه گرایی که امروزه قالب های جدیدی یافته همچنان بر عقل گرایی غلبه دارد. البته هنوز هم راه های دیگر معرفت همچون شهود عرفانی و تجربه دینی نیز همچنان طرف دارنی دارد.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲) و برگسون:

کسانی هستند که به شهود عرفانی و تجربه ی دینی معتقدند و به بُعد معنوی انسان اهمیت می دهند.

سوال جور کردنی

موارد سمت راست را به سمت چپ ارتباط دهید.

- | | |
|-------------------|---|
| ۱-پارمنیدس | ۱- تلاش برای آشتی دادن عقل گرایان و تجربه گرایان |
| ۲- سوفسطائیان | ۲- عقل و حس و نیز شهود و وحی هر کدام در جایگاه خود اعتبار دارند |
| ۳- افلاطون | ۳- دسترسی به معرفت شهودی از طریق اشراق و به صورت الهامات شهودی |
| ۴- شیخ اشراق | ۴- شناخت حسی نامعتبر است پس حرکت وجود ندارد |
| ۵- ملا صدرا | ۵- ابزار حسی توانایی درک این جهان را به انسان می دهند نه جهان برتر |
| ۶- علامه طباطبایی | ۶- پایه بحث های علمی و فلسفی خود را پیوند میان عقل، کشف و شرع گذاشت |
| ۷- بیکن | ۷- حقیقت همان چیزی است که حواس هر کس به آن گواهی می دهد |
| ۸- دکارت | ۸- از نخستین فیلسوفانی که بر اهمیت حس و تجربه اصرار می ورزید |
| ۹- کانت | ۹- انسان به طور ذاتی معرفت هایی دارد که آن ها را با عقل درک می کند |

۱-۴ / ۲-۷ / ۳-۵ / ۶-۲ / ۷-۸ / ۸-۹ / ۹-۱